

که از چگونگی اوضاع پلتیک ما در ایران سخنی راند و چون انگلیز از بلوچستان و مکران داخل ایران می شود لازم [است] ارباب سیاسیون ملت روس در رفع غوایل بلوچستان و در سد سیل مکران مساعدت و مجاهدت تامه نمایند. قاضی بی مقدار خادم وطن است چه کند بینوا همین دارد.»

#### یادداشتها:

- ۱- در طول قرن شانزدهم میلادی چندین هزار روزنامه در اروپا منتشر شد که هشتصد نمونه از آنها در کتابخانه های جهان موجود است. (رجوع شود به: دایرة المعارف آمریکانا، ج ۱۶، ذیل کلمه Journalism)
- ۲- D. Garcia de Silva Figuerua
- ۳- سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوروا، ترجمه غلامرضا سیمی، (۱۳۶۳)، ص ۲۰۳
- ۴- مجله یادگار، س دوم، ش ۲، ص ۳۰.
- ۵- منشآت قائم مقام، چاپ ۱۲۸۰ هـ. ق، ص ۱۷۵.
- ۶- اختر، س ۲۳، ش ۷، (۱۷ صفر ۱۳۱۴ هـ. ق.) ص ۱۰۳، اواخر ستون یک.
- ۷- تاریخ سرگذشت مسعودی (چاپ افسن)، ص ۳۲۱.
- ۸- نوامبر! سال ۱۸۸۴ میلادی مساوی است با ۱۳۰۲ هـ. ق.
- ۹- طمع و رزان.
- ۱۰- کذا فی الاصل.

# درگذرگاه تاریخ

محمد رضا آشتیانی زاده

## جایی که «آزاد یخواهی»

### خونریزی بی حساب تعبیر می شد

متجددین و اصلاح طلبان آن زمان، و آن گروه از مردان یا جوانان که خود را وطن پرست و آزادی خواه می دانستند، نه مسلکی داشتند و نه اندیشه ای، و نه از ماجرای انقلاب فرانسه و علل آن انقلاب آگاه بودند، و نه از انقلابات دیگر. اساساً نمی دانستند برای چه آدم می کشند و علت اینکه این قدر طالب خونریزی هستند، چیست.

از آن جمله مثلاً خلیلی، مدیر «اقدام» در روزنامه خود می نوشت: «خون»، «جویبار خون»، «جوی خون»، «رود خون»، «شط خون»، «دریاچه خون»، «دریای خون»، «اقیانوس خون»، «خون، خون، خون»!...

به یاد دارم در [اواخر] دوره چهارم تقنینیه، بعد از استیضاح مدرس از کابینه مستوفی الممالک [در جلسه ۲۸۴ در روز دوشنبه ۲۱ جوزای (خرداد) ۱۳۰۲ برابر با ۲۵ شوال ۱۳۴۱] (۱)، چند شبی اوضاع صحن مجلس دچار تشنج و اختلال بود. گروهی از دموکراتها و آزاد یخواهان و دشمنان مدرس و طرفداران مستوفی الممالک و فراکسیون اجتماعيون عاميون، و شاهزاده سلیمان میرزا، در صحن بهارستان گرد می آمدند، شعارهای «مرگ بر مدرس، زنده باد مستوفی الممالک» سر می دادند.

شبى از آن شبها، میرزاده عشقی، خود بر سر یک چهارپایه ایستاد و پس از نیم ساعت سخنرانی و حمله به همه طبقات ممتازة مملکت، فریاد بر آورد: «مرده باد وکلای مجلس، مرگ بر این نمایندگان خائن و قلابی»، که همگان فریادکنان همان جمله عشقی را تکرار کردند، و شعار «مرگ بر نمایندگان مجلس»، سر دادند.

عشقی فریادکنان گفت: «نخیر! عملی مرده باد نمایندگان مجلس»، «مرده باد عملی»! که مقصودش از «مرده باد عملی»، این بود که در دم از پله های سرسرا بالا روید و همه وکلای مجلس را، اعم از آزاد یخواه و مرتجع و پیر و جوان به خاک و خون بکشید. (۲)

در آن ایام، شعار این گروه از متجددین، و به اصطلاح آزادبخواهان یا وطن پرستان، «خون» بود برپا کردن یک «انقلاب خونین»، آن هم بدون تشکیلات و بدون هدف و بدون دکترین، [چنان] که عشقی آورده است:

زبان نبود، بد آن سرخ گوشت، بیرق خون	زبان، میان دهانش به جنبش آمد، چون
که دیدم آینه سرزمین افری بدون	بشد سپس سخنانی از آن دهان بیرون
چه خوب روز، روزی که روز کشتار است	بود سراسر، یک قطعه آتش خونین
اگر نگردد از خون خائنین سیراب	همی نمی شود آباد این محیط خراب
خونریزی بی حساب می خواهد و بس	این مملکت، انقلاب می خواهد و بس
از خون من و تو آب می خواهد و بس	امروز دگر درخست آزادی ملک
این شهر به خون، خضاب می باید کرد	این کاخ کهن خراب می باید کرد

بار دگر انقلاب می باید کرد (۳)

و باز فرماید در جای دیگر، در همان هجو نامه و کلای دوره چهارم تقنینیه:

هرگز یکی از این و کلاء زنده نبودند، پاینده نبودند  
 این جامعه زنده نما، زنده اگر بود، دیدی چه خبر بود  
 و آنکه شدی از بیخ و بن این «عدل مظفر»، با خاک برابر  
 حتی نه به تاریخ از آن نقش صور بود، دیدی چه خبر بود  
 تنها نه همین کاخ سزاوار خرابی است، این حرف حسابی است  
 ای کاش که سرتاسر «ری» زیر و زبر بود، دیدی چه خبر بود  
 ای «ری» تو چه خاکی، که چه ناپاک نهادی، تو شهر فسادی!  
 از شر تو یک مملکتی پر ز شر بود، دیدی چه خبر بود  
 «شمر» از پی تو جد مرا کشت چنان زار، لعنت به تو صد بار  
 صد لعن به او نیز که رنجش به هدر بود، دیدی چه خبر بود  
 ای کاش که یک روز ببینیم در این شهر، از خون همه نهر  
 در هر گذری لخته خون تا به کمر بود، دیدی چه خبر بود  
 از کوه وزو «آنچه که شد خطه پمپی»، آن به که شود ری  
 ای کاش که در کوه دماوند اثر بود، دیدی چه خبر بود  
 این طبع تو «عشقی»، بخدایی خداوند، از کوه دماوند  
 محکمتر و معظم تر و آتشکده تر بود، دیدی چه خبر بود (۴)

عشقی، باز آورده است که نه فقط مردم ایران بلکه نفوس سراسر جهان در هر سال پنج

روز، جشن بگیرند، اما «جشن خون»، که [بایستی] خلائق را در این پنج روز، باز در سراسر جهان، گرد آورده، و خون اشراف و فرمانروایان و وزراء و ولات خائن را از هر نژاد و از هر کشور بریزند، و بر آن، نام «عید خون» نهند. (۵)

در هر ایام به یاد دارم که بسیاری از مردان خردمند و رجال اندیشمند می گفتند که عشقی در تمام نظم و نثر خود، دم از خون می زند، و مردم را به خونریزی و کشتار و قتل نفس، تشویق می نماید، به حدی که مطالعه این قبیل آثار او ممکن است جامعه را به سوی «آنارشسیسم»، که بعضیها می گفتند «نهلپسم» (کذا)، سوق دهد و موجب انحراف افکار عمومی را فراهم آورد. و در نتیجه آسایش عمومی را به خطر اندازد و او، و خلیلی مدیر «اقدام»، و فرخی مدیر «طوفان»، و حتی دشتی مدیر «شفق سرخ» را به باد انتقاد می گرفتند که این چند تن و چند تن دیگر دائماً دم از خونریزی و کشتار می زدند، که انصافاً حق با همین دسته از رجال دانشمند و مجرب بود. و عشقی و امثال عشقی، با آن طبع بلند و آن استعداد در نویسندگی و خلق شیوه نو در شعرسرای، کم و بیش چیزی جز نهلیست و آنارشسیست نبودند. و نمی دانستند که اگر روزی در ایران انقلابی برپا شود، اولین طعمه انقلاب خودشان خواهند بود...

بعدها وقتی سر و کله رضاخان پیدا شد، این گروه از متجددین و تشنگان خون، منجی وطن را در ناصیه رضاخان می دیدند، و تصور می کردند که رضاخان، همان رهبر انقلاب است که آنها سالهای سال آرزوی مردی چون او را در دل داشتند.

به یاد دارم که در ایام وزارت جنگ رضاخان، گروهی از همین قماش، یک تابلوی آنگوریک (۶) نقش کردند، که بر آن تابلو رضاخان به چشم میخورد با همان شل آبی و همان شمشیر بر کمر بسته و همان دو چکمه بر دو پای، و نیز تصویر زنی جوان و زیبارو، که سر بر دوزانوی رضاخان نهاده بود، که مثلاً آن زن مادر وطن بود و رضاخان منجی وطن بود، و در ذیل آن تابلو یک بیت از خواجه حافظ شیرازی نوشته شده بود:

گرچه پیرم توشبی تنگ در آغوشم گیر تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم

اولاً آن زن که تصویرش در آن تابلو نقش بود، پیر نبود، جوان بود و زیبا، ثانیاً رضاخان، مادر وطن را در آغوش گرفت، نه یک شب بلکه مدت شانزده سال، و پدر مادر وطن را در آورد.

و همان رضاخان، عشقی را کشت (۷)، فرخی را کشت (۸)، ملک الشعراء بهار را نیز می خواست به قتل برساند، که اتفاقاً مقصود حاصل نشد، و یک شیخ قزوینی، مدیر روزنامه «نصیحت» را که از حیث قواره و شکل صورت، شباهت تام و تمامی به ملک الشعراء

داشت، از در مجلس، شب هنگام خارج شد، و دو آدمکش مامور ترور ملک الشعراء، آن شیخ قزوینی، را به جای ملک الشعراء گرفتند و به ضرب چند گلوله از پای درآوردند، که آن شیخ بیچاره قزوینی در نهر کنار خیابان سپهسالار افتاد. و باز آن دو آدمکش نظمیه، چند گلوله دیگر در همان نهر بر بدن شیخ بیچاره شلیک کردند. (۹)

رضاخان و رفتار و کردار او در آغاز کار، امر را بر همین گروه مشتبه کرد. و نویسندگان و شعرای انقلاب طلب آن زمان، رضاخان را همان عنصر انقلابی و اصلاح طلب می پنداشتند که به قول خودشان «جوی خون ورود خون» در ایران جاری خواهد ساخت، لیکن طول نکشید که ماهیت رضاخان معلوم شد و ماسکش پاره و قیافه واقعی او هویدا گردید.

#### یادداشتها:

(۱) ملک الشعراء بهار تفصیل این واقعه و وقایع بعدی را در تاریخ مختصر احزاب سیاسی آورده است. مثلاً قضیه آشفنگی مجلس و سخنرانی عشقی را چنین روایت کرده است: «بناگاه صحن بهارستان پر از جمعیت می شود... میتینگهای مختلف در این طرف و آن طرف، در میان دسته های سی چهل نفری آغاز شد (کذا) و مردم را به بستن در مجلس و لزوم دوام دولت و کشتن مخالفین (یعنی وکلای اقلیت) تشویق و ترغیب می نمایند. مرده باد و زنده باد رواج می گیرد. مؤسسين این حرکت افراد حزب اجتماعيون - سوسیالیستها، و اطرافیان رئیس الوزراء بودند...»

«من به گوش خود شنیدم که میرزاده عشقی برای یک دسته نطق می کرد و مردم را تلویحاً تشویق می کرد که از سرسرا [ی مجلس] تجاوز کرده، وکلا را بکشند و بعد از ختم سخن، چون دید که مردم به دستور او عمل نمی کنند و فقط به مرده باد گفتن قناعت می ورزند، عصبانی شده، می گفت «عملاً مرده باد!» مردم نیز هم آواز شده، می گفتند: «عملاً مرده باد». بیچاره نمی دانست که جماعت عقلش آنقدر نیست که از این «کنایه شاعرانه» چیزی دستگیرش بشود... (۱/۳۰۹ و ۳۱۰).

(۲) کلیات میرزاده عشقی، به کوشش علی اکبر مشیر سلیمی، ص ۱۷۶.

(۳) همان، ص ۴۰۲.

(۴) همان، ص ۹۰ تا ۱۱۰ و نیز بنگرید به «پنج روز عید خون» که در سال ۱۳۲۱ ش در دو شماره روزنامه شفق سرخ منتشر شده است.

(۵) الگوریم [اله گوریک] (Allegorique/Allegoric) به نقاشیهای پنداری با تصویری یا تمثیلی نهی از واقعیتهای خارجی و ملموس گفته می شود.

تابلوی «الگوریکسی» که آشتیانی زاده از آن یاد کرده است، به دست نیامد، اما در کتاب سفرنامه خوزستان رضاشاکبیر (در صفحه مقابل صفحه ۲۲۶) که در سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی (کذا) توسط «مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دودمان پهلوی» و «به مناسبت پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی» منتشر شده است، تابلوی دیگری با همان محتوا به چشم می خورد.

(۶) ترور عشقی در ۱۲ تیرماه ۱۳۰۳ روی داد. او پنج روز پیش از آن در ۷ تیر روزنامه قرن بیستم را منتشر کرد و در آن نوشت که بازیهای اخیر نهران [ریاست وزرائی رضا خان و مقدمات انتقال سلطنت] به تحریک

اجنبی است.

ملک الشعرای بهار تفصیل ماجرا و چگونگی ترور عشقی را در تاریخ مختصر احزاب سیاسی آورده و نوشته است که پس از آنکه عشقی در روزنامه اش نوشت که بازیهای سیاسی تهران به تحریک اجنبی است «یکی از رجال فاضل و آزاد بخواه که درین زمان هم به سمت وزارت معرفی شد، گفت: «روز نشر روزنامه قرن بیستم به هیأت وزراء رفتم. رئیس دولت [رضاخان] را دیدم از هیأت بیرون می آمد و مثل «شاه توت» سیاه شده بود». کفیل یکی از وزارتخانه ها به من [بهار] گفت: اگر اتفاق سویی برای مدیر این روزنامه، امشب و فردا، روی ندهد، خیلی عجیب خواهد بود، زیرا حضرت اشرف خلیلی اوقاتشان تلخ بود» (ج ۲، ص ۱۰۵-۱۱۲، ۱۱۳). و «اتفاق سوء» روی داد. داستان آن را از زبان بهار بخوانیم: «روز ۱۲ تیر، قبل از ظهر، جلسه علنی مجلس مفتوح بود و خیلی کار داشتیم هنوز گرفتار بعضی از اعتبارنامه ها بودیم، کسی به من خبر داد که عشقی را تیر زده اند! بلافاصله از نظمیبه تلفون شد که عشقی ترا می خواهد ملاقات کند. من به شتاب به اداره شهربانی رفتم. داخل مریضخانه که شدم... گفتم میخوام عشقی را ببینم مرا نزد تختخواب بیچاره هدایت کردند... مرا که دید آرام گرفت، راحت خوابید، تبسم کرد!... چقدر پر معنی بود این تبسم، نبضش را گرفتم، کار خراب بود. پرسیدم: چی شد؟ گفت «ابوالقاسم و حبیب همدانی (ظاهراً صبح زود آمدند منزل که توصیه ای برای یکی از آنها به خوانین همدان بنویسم. برگشتم که کاغذ بردارم مرا با تیر زدند... بعد از یک ساعت برگشتم، عشقی مرده بود» (همان، ۱۰۶/۲).

۷) میرزا محمد خان فرخی یزدی در ۱۳۴۰ ق روزنامه طوفان را منتشر کرد. در دوره هفتم مجلس شورای ملی (۱۳۰۷-۱۳۰۹ ش) از طرف مردم یزد به نمایندگی انتخاب شد. از مخالفان جدی و تندزبان رضاشاه بود. لذا دستگیر شد و در ۱۳۱۸ در زندان قصر تهران به قتل رسید.

۸) تفصیل کشته شدن حاج واعظ قزوینی، مدیر روزنامه نصیحت را که به دستور رضاشاه، اشتباهاً به جای ملک الشعرای بهار به قتل رسید، ملک الشعراء در تاریخ مختصر احزاب سیاسی آورده و نوشته است: در مجلس پنجم، وکلای طرفدار رضاخان «ماده واحده» ای به مجلس دادند به این مضمون «مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجار را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می کند».

شب پیش از آن آدمکشان رضاخان، از جمله حاج رحیم آقا، طهماسبی و غیره گرد هم می آیند و قرار می گذارند که در جلسه مجلس اگر کسی از طرف اقلیت حرفی در مخالفت با ماده واحده زد، کشته شود و چون ملک الشعرای بهار در آن جلسه دم از مخالفت زد به فکر ترور او افتادند (۲/۲۸۳). در واقع بهار در جلسه ۲۱۰ مجلس که غروب روز پنجشنبه هشتم آبان ۱۳۰۴ تشکیل شد به مخالفت پرداخت و ضمن نطق خود گفت:

«باید تصمیمی اتخاذ کرد که مرضی الاطراف باشد، یعنی قانون اساسی متزلزل نشود، و اسباب آسودگی مردم و طبقات و آحاد ملت نیز فراهم بشود و من بعد دیگر اتفاقات «دوساله» رخ ندهد... باید سعی کنیم که قانون اساسی کاملاً محفوظ بماند... و اگر هم برای صلاح مملکت بایستی تجدید نظر در بعضی از مواد قانون اساسی کرد، تصدیق کنند که با عجله نباید این کار بشود. و به عقیده بنده این کار نباید به یک طریقی بشود که هر روز بتوانند ما با پارلمانهای آینده این مملکت را ملزم کنند که یک قسمت قانون اساسی را مقراض کنیم. ما باید کاری کنیم و قضا یا طوری به دست ما حل شود که پارلمانهای آینده هم دچار اشکال نشوند.» (همان ۲۹۳-۲۹۹). و به این ترتیب، بهار حکم اعدام خود را امضا کرد اما به سبب اشتباه ماموران رضاخان، جانش در امان ماند. خود او شرح موقوف را چنین آورده است:

«قبل از آنکه نطق کنم یکی از افراد پاد و اکثریت، از تماپندگان در مجلس، به من نزدیک شد و گفت: «اگر نطق کردی ما بست و زود برو!» برای شنیدن جواب [در مجلس] نایستادم، زیرا معلوم بود که طرفداران رضاخان چه می خواهند و چه می گویند... من برای شنیدن جواب نایستادم... من رفته بودم، اما نه از مجلس بیرون، بلکه در اتاق تنهایی نشسته و سیگاری آتش زده بودم و به اوضاع کشور و آئینه مملکت و آئینه خود فکر می کردم این فکر طول کشید.

«... آنها [آدمکشان] گمان کردند رفتم که بگریزم... بنا بر این، حساسترین عمال کمیسیون نهضت ملی هم بیرون رفت که کار خودش را انجام دهد!... نمی دانم کیست که بعضی از ندا بیر را با تقادیر خود به هم می زند؟ من در اتاق اقلیت سیگار در دست داشتم. در همان حال، حاج واعظ قزوینی، مدیر دو جریده نصیحت و رعد که از قزوین برای رفع توقیف جریده اش به تهران آمده... با یکی از رفقایش برای تماشای جلسه تاریخی و دیدن هنرنمایی رفقا و هم مسلکانش به بهارستان آمد... حاج واعظ، با «اجل معلق» داخل صحن بهارستان شد، از جلو سرسرا رد شد. با عبا و عمامه کوچک و ریش مختصر و قد بلند و قدری لاغر، با همان گامهای فراخ و بلند - بعین مثل ملک الشعراء بهار، از در بیرون رفت که از آنجا به طرف راست پیچیده، از در تماشاجیان وارد گردد. حضرات آدمکشان رضاخان در زیر درختها و پشت دیوار دو طرف در، به کمین نشسته بودند. استاد آنها هم مترصد ایستاده بود، که دیدند بهار از در بیرون آمد. اینجا بود که شلیک یکمرتبه شروع شد! گلوله به گردن واعظ خورد. واعظ به طرف مسجد سپهسالار می دود، خونیان از پیش دویده، در جلوخان مسجد به او می رسند، واعظ آنجا به زمین می خورد. پهلوانان ملی! بر سرش می ریزند و چند چاقو به قلب واعظ می زنند و سرش را با کارد می برند!... رئیس دولت (رضاخان) در سفارت فرانسه مهمان بود. به ایشان را پورت فوری داده می شود. «ملت»! ملک الشعراء بهار را کشته اند! ایشان هم به یکی دو نفر از وزراء این خبر مهم را می دهند و می فرمایند که ملت، فلانی [بهار] را به قتل آوردند!» (همان، ۲/۲۹۹-۳۰۴).

آشتیانی زاده در خاطرات خود آورده است که: «بعد از پایان دوره پنجم.. رضاخان [همچنان] بر سر آن بود که ملک الشعراء را بکشد. ننی چند از رجال آن زمان پیش رضاخان رفتند و به شفاعت نشستند. یکی از آنان به رضا شاه گفته بود: «ملک الشعراء بلبل است، شاعر است. و شاعر مانند بلبل، هیچکس، هیچ گاه، سر یک بلبل را از تنش جدا نمی کند. اعلیحضرت بهتر است هم برای مقام و منزلت خودتان، هم برای حفظ یکی از شعرای بزرگ عصر ما، دستور فرمایند که ملک را آزاد کنند. ملک را آزاد کردند و بعد از چندی شنیدم که آن مرحوم را به اصفهان تبعید نمود.»

نقل از فصلنامه ۱۵ خرداد  
از انتشارات اسناد انقلاب اسلامی

## تحلیل یک روحانی نمای وابسته از امام خمینی (ره)

رژیم شاه برای هرچه بیشتر وارد آوردن ضربه به نهضت اسلامی و انقلاب مردم مسلمان ایران، و تضعیف جایگاه حضرت امام خمینی در مبارزه، از هر وسیله ممکن بهره می جست، که از آن جمله می توان به عوامل نفوذی روحانیون وابسته به حکومت پهلوی نام برد.

ساواک، که به تبعیت از شاه، در پی ایجاد تفرقه بین علما و مراجع بود، تا بدینوسیله از محبوبیت و توانایی های امام در هدایت مبارزه علیه طاغوت بکاهد، با اعزام یکی از وابستگان خود به نام «نخعی» معروف به «افصح المتکلمین» خدمت آقایان «حاج شیخ عبدالنبی عراقی»، «سید کاظم شریعتمداری» و «حضرت امام خمینی» سعی در کسب نظرات علما و مراجع برآمد که گزارش مکتوب ملاقات و صحبت های او با هر یک از آقایان بطور مشروح برای ساواک ارسال شده است:

### حضور محترم جناب آقای سرهنگ نشاط دامت برکاته

محترماً. اینجانب که بقم مسافرت کرده بودم ملاقات هایی از آقای حاج شیخ عبدالنبی عراقی، و آقای حاجی شریعتمداری و آقای حاج آقا روح الله خمینی نیز بعمل آوردم که مقصودشان را از مخالفت خوانی نسبت به دولت تحقیق نمایم.

موقعی که عقیده آقای عراقی را راجع به حوادث قم پرسیدم، پاسخ گفتند که بعقیده من هر دو دسته، هم مسئولین دولت و هم مراجع روحانیت تجاوزکاری کرده اند. زیرا مسئولین دولت تکلیفشان انحصاراً اجرای قانون اساسی می باشد که دخالت زنان را در رتق و فتق قوه مقننه نفی و نهی نموده بود، و دلیلی موجود نبود که در دوره فترت توسط تصویب نامه مداخله ایشان را در انتخابات آینده تجویز کنند که دینداران را ناراضی گردانند و در راه اسکاتشان ناچار بعملیات تجاوزآمیزتری شوند که در دنیا انعکاس سوء ایجاد کند. و در مقابل آنها آقایان هم سنخ خود به هم متجاوزند. دلیلش اینست که تکلیف قبلی ایشان این بود که به پیروی از ائمه علیهم السلام مسئولین امور را امر بمعروف و نهی از منکر کنند. در صورتی که ترتیب اثر میدادند، دینشان انجام، و دینشان استحکام پذیرفته بود در صورتی که ترتیب اثر



نمی دادند، دینشان بنا بقاعده و ما علی الرسول الا البلاغ المبین انجام یافته تلقی می شد و دنبال کار روزمره خودشان را می گرفتند. و دیگر روا نبود دست ببقه دولت بزند که دولت تصویبنامه ملغی شده اش را بخاطر لجبازی ایشان نیز زنده کند. دو دفعه عقیده ایشان را جویا شدم که حالا تکلیف چیست؟ فرمودند همانطور که برای آقایان پیغام داده ام بالفعل مصلحت در سکوت است؛

و در ملاقات با آقای شریعتمداری، ایشان نیز پس از مقدماتی تذکر دادند. در این جریان نظر به اینکه نگاه کردیم مقامات اجنبی بجهت تأمین نیت های استعماری روزافزونشان نمایندگی نسوان را بهانه نفوذ و رسوخ خود در مجلس های ایالتی و ولایتی و شورا و سنا قرار داده اند. و دیانت تکلیف فرداً فرد ما را مبارزه با اعادی دین مبین نموده دوستانه نصیحتشان کردیم که مخالف فحوی همان قانونی که خود فحوی آن نامیده می شوند عمل نکنند. در حالی که ایشان نسبت بما مشغول لجبازی شدند و باید هم همینطور می شد. زیرا اعضاء این دولت نه عقیده دارند، و نه عقل. عقیده ندارند. دلیلش اینست که طبق قواعد دین نسوان نباید در امور سیاسی و قضائی اظهار رأی کنند و در صورتی که ایشان اعتقاد داشت تصویبنامه مبنی بر شرکت زنها در شئون که نهی شده است تهیه نمی کرد. و عقل هم ندارند. دلیلش اینست که طی این نوزده بیست ساله اخیر راسخ ترین نگهبانهای استقلال مملکت، و تاج و تخت سلطنتشان نوعاً امثال ما روحانیتی بوده ایم که مانع از اخراج شاه از مملکت، و تسلط طرفداران بالشویک بر دولت می شده ایم، و ملک و مال و مذهبشان نگاه می داشتیم. مسلماً اگر عقل می داشتند بنا به چنین زمانی که نخست وزیر روسیه، خروشچف بدیدن پاپ اعظم رفته و تحفه هایی برای روحانیت تقدیم می کند، دولت ایران که با سلامت تظاهر به مسلمانی می کند دهها کامیون نظامی مسلح هدیه بقم بفرستند و درند گیهای بکنند که در رادیوهای همان ممالک کمونیست تویخ و تنقیدشان نمایند؛ در این هنگام آقای شریعتمداری رشته سخن را بمباحث دیگری رسانیدند که داعی بنوشتن آنها نیست. مگر اینکه وقتی پرسیدم من بعد چه تصمیم دارید گفتند در راه حفظ دینی که بما سپرده شده دفاع خواهیم کرد؛

و در ملاقات با آقای حاج آقا روح الله خمینی نیز زمانی که اینجانب باطاق اندرون رفتم مباشر ایشان آقای ورامینی آمد گفت تهرانیهایی از برای دیدن ایشان آمده اند. آقای خمینی گفتند در موقعی که فلانی اینجا هستند دیگران را نیاورید. من گفتم مایل نیستم مزاحم مراجعین آقا بشوم. متقابلاً آقای خمینی گفتند که خیر، من خودم که مستحضر شدم شما بقم مشرف شده اید دوست داشتم ملاقاتتان نمایم. منی بر شما ندارم و تعاقب بیان بالا

از من پرسیدند دیدن مدرسه فیضیه رفته اید گفتم بلی. و یک بیت از قصیده دعبل را  
بتناسب با انتظار ایشان خواندم که می گوید:

مدارس و آیات خلف من تلاوت و منزل وحی متنفر العرصات

آقای خمینی گفتند خوب، بطور کلی تهران نسبت به این نهضت چگونه قضاوت می کنند؟  
گفتم مردم مختلف فکر می کنند، دستجات تجدیدخواه که هوادار رفتن نسوان به مجلس  
مقننه اند دلخوش شده اند که دولت تقاضای روحانیین را نپذیرفته است، و یقیناً قضاوتشان  
نامطلوب می باشد. و دستجاتی که تابع عقاید دیند و دعوی و کالت زن را نامشروع می دانند  
دور و نزدیک کمکار روحانیین می باشند. در عین حال تکیه ای بایشان نمی شود داشت زیرا  
اکثراً راهنمای این دسته هم معمولاً ائمه جماعت، و وعاظ ظاهر الصلاحی هستند که دلشان  
نمی خواهد در حال بودن نجف اشرف فقهاء قم مرجع تقلید شوند و دسترسی سایر مردم به  
مرجع تقلیدشان نزدیک باشد. در نتیجه هیچوقت تصور نمی کنم که حضرتعالی بتوانید در  
سایه همکاری این نوع علمای استفاده جوی ایران نظریات خودتان را در مبارزه همراه هیئت  
حاکمه ای که همه موجبات تبلیغ و تطمیع و تهدید را در اختیار دارند پیش ببرید؛

در این موقع آقای خمینی پرسیدند در این صورت تکلیف چیست؟ گفتم من نباست  
تکلیف فقیه را معین کنم. منتهی از آنجاییکه شنیده ام حاج آقا روح الله کمالوند را اعزام  
فرموده بودید دیدن نخست وزیر راه حلی یافته و ترمیمی بدهند، دلخوش شدم و میخواستم  
عرض کنم محققاً اقدام بصلح و اصلاح حضرتعالی با دولت خیلی بموقع است؛

گفتند نه خیر آقا. اما معممینی را که فرمودید دورنگ هستند دانه دانه آنها را از  
محرابی و منبری و روضه خوان، و واعظ های شهریشان را اخیراً شناخته ایم که مردهای  
هنگفتی هم از دولت دریافت می کنند، و دوبرتبه بدامشان نخواهیم افتاد. و درباره آقای  
کمالوند هم ما ایشان را اعزام نکرده بودیم. بلکه آقای کمالوند را دولت طلبیده بوده است و  
تلفناً از ما استجازه کردند که در سر راه اول بقم بیایند. در جوابشان عرض کردم مطلقاً  
راضی به آمدنشان نیستم و مادام که این دولت (علم) مصدر کار باشد داخل هیچ قسم  
مذاکره صلح و مصالحه ای نخواهیم شد، زیرا این دولت ترتیبی با آقای علم معامله کرده  
است که تماس سران حوزه علمیه همراه او افتخار روحانیت است، و تا آنجا که اختیار  
روحانیت با ما است تن بچنین صلح و اصلاحی نخواهیم داد. و دلیلی هم محض اصلاح  
حاضر نمی بینیم. مگر ما چه کرده بودیم که مستحق قلع و قمع علیل النفس هائی ایشان  
باشیم.

ما موقعی که یقین پیدا کردیم که محافل لامذهب بهائیه‌های یهودی الاصل ایران و امریکا اراده دارند درخواست تساوی حقوق زن و مرد را آلت تجاوز بحریم مذهب رسمی این مملکت قرار دهند و دین اسلام را که موجب بقاء استقلال ظاهری این ملک و ملت است تضعیف کنند دوستانه نامه هایی از برای این دولت نوشتیم که مواظب باشند دولتهای همسایه همواره روا بطشان نسبت بشما اینطور روشن نمی ماند. و دو دفعه امکان دارد درصدد دست درازی به این ملک برآیند. در صورتی که ایمان و اعتقاد مردم بقرآن و قانون اساسی سالم مانده باشد در برابر اجانب بمراتب بهتر از ارتش شما ایستادگی می کنند. و دین ما، و دولت شما محافظت می شود. و درخواست کردیم که مجدداً از مزمه موهون نمایندگی نسوان که نقص ظواهر قرآن می باشد دست بردارند. دفعه اول اظهار کردند که دست برداشته اند. در حالی که یکی دو ماه بعد درک کردیم که می خواهند در رفتارندم مقصود دشمنان نوامیس و مردم را بنام اصلاح قانون انتخابات تجدید کنند. دچار رعشه شدیدی شده همراه آقای بصیرت تبادل نظر کردیم. ما بین آنها اشخاصی صلاح را خاموشی دانسته و تذکر دادند دیگر وظیفه ما انجام شده. هرگاه اعلام مخالفت کنیم موجودیت حوزه علمیه قم بمخاطره می افتد. دقت کرده دیدم مطلب بعکس استنباط طبقه احتیاط کار است. تشکیل این حوزه و حوزه های مشهد و کربلا و نجف و مصر رویهمرفته تعلیم و تعلم مباحث حلال و حرام دیانتی است که تسلیم ما اجازه می داد دستگاه اصل آن دین را نابود کند. و در صورت اضمحلال اصل، بقاء فرع عموماً معنا ندارد. درک خودم را محض طلاب بیان کردم و مصمم شدم مثل حضرت سید الشهداء از برای حفظ اصل دین با ایادی دولت ظلم مبارزه کنم. و مادام که مامورین آنها از زور و ظلم و ملامه با احکام الهی دست برندارند، من نیز از مجاهده دست بر نمی دارم. مثل اینکه اخیراً که اطلاع یافته ام وزیر دادگستری این دولت معلوم الحال لایحه ای تنظیم میکند که مردهای غیر مسلمان و نیز زنهای حقوقدان حق قضاوت در مملکت اسلامی ایران را داشته باشند در فکر افتادم متقابلاً اعلامیه ای انتشار بدهم که مابینت طرح او را با اسلام متذکر شوم، و ماهیت تشکیلاتشان را نمایان کنم؛

مطلب باینجا که انجامید درخواست کردم مرا مرخص کنند. و در صورتی که امری بمن دارند در تهران انجام بدهم. گفتند نه خیر فقط تبلیغ کنید. ایام ماه محرم موقع مناسبی بجهت تبلیغ است. تصمیم دارم مکاتیبی برای اهل منبر و وعاظ خوزستان و شیراز و لرستان و تبریز و یزد بنویسم و متکلمینی هم بفرستم ماه محرم مردم را مستبصر و روشن کنند. در تهران هم شما آقایان نکات تاریک کارهای ظلمه را در منبرها تبلیغ بفرمایید. دعای خیر ما بدرقه راه شما خواهد بود.

دیدار من بدین صورت از آقایان انجام یافت و تهران که برگشتم لازم دانستم متذکر شوم که میان آقای علماء امروزه قم مثل آقایان عراقی و شریعتمداری و خمینی و گلپایگانی و نجفی مرعشی، هرچند اکثراً مخالف دولت می باشند، ولی از همه متهورتر آقای خمینی است که تصادفاً یکی دو ماه است ترقی غیر منتظره ای نموده و هیچ چاره ای از برای رفع خطر مخالفت‌های آینده ایشان نیست مگر اینکه یکی از علمای معتدلتر مانند آقای نجفی یا آقای عراقی تقویت شده و دست او را از حوزه قم کوتاه کنند.

ولیکن نظر به اینکه آقای نجفی مثلاً بطرفداری از دربار و دولت معرفی و معروف شده است تصور نمی کنم تقویت ایشان نتیجه ای داشته باشد. و بهمین جهت تنها راهی که عقب نشاندن نامبردگان بنظر می رسد اینست که آقای حاج شیخ عبدالنسی عراقی که عالمی متعمرتر و موجه تر از سه چهار نفر رقیب و بخودی خود دارای مذاق محافظه کاری است توسط طرح های ماهرانه ای که بتوانند دست تهران را در آن طرح ها هویدا ببینند تقویت شود تا مرجعیت تقلید ایران منحصر بایشان گردد، و در راه اجرای این نظر راههایی وجود دارد که در صورت لزوم معروض خواهم داشت.

تهران. ۱۱/۲/۴۲

# نقد و بررسی کتاب

اردشیر لطفعلیان

## مشروطهٔ ایرانی و پیش‌زمینه‌های نظریه ولایت فقیه

نویسنده: ماشاء الله آجودانی

از انتشارات فصل کتاب

چاپ اول ۱۹۹۷

در بارهٔ انقلاب مشروطیت و زمینه‌های فکری آن تا کنون کتابهای بسیاری انتشار یافته که مهمترین و معروفترینشان شاید تالیفات احمد کسروی و فریدون آدمیت باشد. مولف کتاب حاضر در پیشگفتار خود بر این نکته تکیه کرده است که در عصر قاجار مفاهیم تازه‌ای مانند «حکومت ملی»، «دولت ملی»، «آزادی فردی»، حقوق بشر و نظائر آن وارد فرهنگ سیاسی ایران شدند. این مفاهیم، از آنجا که در بستری غیر از بستر تجربی و تاریخی ایران تکوین یافته بود در ذهنیت انسان ایرانی جایی نداشت در جریان تلاشی که از سوی ایرانیان برای تطبیق دانسته‌های خود با آن مفاهیم صورت گرفت معانی آنها رقیق شد و یا دستخوش تحریف قرار گرفت. چنین بود که شماری از روشنفکران ایرانی «آزادی قلم و بیان» را به «امر به معروف و نهی از منکر» تعبیر کردند، یا «مشروطیت و دموکراسی» به «امر هم شوری بینهم» تقلیل یافت.

مولف بر این باور است که این سوء تعبیرها و غلط‌انگاریها آثار زیانباری را موجب گردید و حتی به قلمرو تاریخ‌نگاری و کارهای تحقیقی در زمینه جریانهای فکری در دوران مشروطیت نیز سرایت کرد.

بخش عمده‌ای از این کتاب به بررسی طرز تلقی شیعه از مفهوم حکومت و برخورد فکری میان هواداران مشروطه و حکومت قانون و متشرعین اختصاص دارد و در همینجاست که نویسنده به جستجوی پیش‌زمینه‌های نظریه ولایت فقیه برخاسته است. وی در این بخش به بررسی آراء افکارتنی چند از شریعتمداران سرشناس دوران قاجار، مانند ملا احمد نراقی، جعفر کاشف الغطاء و شیخ فضل الله نوری برآمده است. یکی از نتیجه‌گیریهای که از این بررسیها شده این است که نظریه ولایت فقیه از درون تصوف متشرعانه سر بر کشیده است. آن نوع تصوفی که به گفته مولف حاصل ائتلافی میان بخشی از صوفیه با

دستگاه رسمی دینداری بود و «نقطه پایانی بر آزاداندیشی شکوهمند عرفان ایران و ایرانی و آغازی بود برای انحطاط آن». در این کتاب مفهوم «ملت و دولت» و ساختار آن در پیشینه فرهنگی ایران طی فصول متعددی شکافته شده است. نویسنده بر این باور است که شکل گیری این مفهوم «تماماً» بر طرز تلقی شیعه از «ملت» و «دولت» مبتنی بوده است.

مؤلف در این کتاب به یک بازنگری تفصیلی در اندیشه و آثار روشنفکران عمده عصر قاجار مانند میرزا ملکم خان ناظم الدوله، فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی پرداخته و تناقضاتی را میان گفتار و کردار آنان نشان داده است. به عنوان نمونه با نقل نمونه های متعددی از نوشته های ملکم، این سرشناس ترین روشنفکر صدر مشروطیت و تحلیل این نوشته ها کوشیده است تا چهره واقعی تری از این شخصیت پیچیده که برخی او را منادی راستین آزادی و حکومت قانون دانسته و برخی دیگر وی را تا حد یک فرصت طلب و شارلاتان تنزل داده اند ترسیم کند.

تحقیقی که در احوال و آثار ملکم خان صورت گرفته پر دامنه، دقیق و مستند است و مفصل ترین بخش از فصول نوزده گانه کتاب را تشکیل میدهد.

سعی نویسنده بر این مصروف بوده که گوشه های تاریک مانده ای از افکار ملکم را کشف کند و چهره ای که در این کتاب از این شخصیت معمای ترسیم شده با آنچه که قبل از وی، برخی دیگر از تاریخ نگاران و پژوهندگان به ما نشان داده اند تفاوت کلی دارد. مهمترین مطالعاتی که تا کنون درباره ملکم انجام گرفته یکی متعلق به مورخ و محقق سرشناس فریدون آدمیت و دیگری مربوط به حامد الگار، استاد بخش مطالعات شرقی در دانشگاه برکلی (کالیفرنیا) است.

مؤلف می خواهد ثابت کند که این هر دو در شناختن ملکم خان به راه خطا رفته اند. فریدون آدمیت بر اساس آنچه که از کتاب «فکر آزادی» نقل شده است ملکم را به عنوان روشنفکری نوگرا، متفکر، آزادی خواه و مدافع مدنیت جدید غربی می شناسد و جز خست و «پول دوستی» عیب دیگری بر رفتار و منش وی نمی گیرد. او اقوالی را که قبلاً درباره ملکم ابراز شده آغشته به نادانی می داند و وی را «مردی جامعه شناس، سیاست، بسیار زیرک و دانا، تیزبین و نقاد، خوش محضرو شیرین قلم، مسک و پول دوست، نامجو و عظمت طلب، جسور و سرسخت، دلیر و مبارز...» و «در تاریخ بیداری و نشر عقاید آزادیخواهی» صاحب «مقامی بی همتا» توصیف می کند.

درباره عقاید سیاسی ملکم نیز می نویسد: «اصول عقاید ملکم بر این پایه بنا شده بود که اشاعه مدنیت غربی در سراسر جهان نه تنها امری است محتوم تاریخ، بلکه این تحول از

شرایط تکامل هیات اجتماع و موجد خوشبختی و سعادت آدمی است. بنا بر این شرط خردمندی آن است که آیین تمدن اروپایی را از جان و دل بپذیریم و جهت فکری خود را با سیر تکامل تاریخ، و روح زمان همساز کنیم. ملکم پیشرو اصلی «اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی» بود.

اما حامد الگار در کتاب «میرزا ملکم خان» خود، که چند سال بعد از «فکر آزادی» انتشار یافته، تصویری کاملاً دگرگونه از این چهره بحث‌انگیز به دست می‌دهد و این تصویر روشنفکری دورو، و سیاست بازی فرصت طلب و ریاکار و بی‌مایه و شارلاتان صفت است. در بخشی از نوشته الگار در این زمینه چنین آمده است: «نوشته‌های او تکراری، مبتذل، و به کرات به انواع خودپرستی‌ها درهم آمیخته بود و روش مدافعه او از غربی کردن... با نهایت چرب‌زبانی و همانگونه که خود اعتراف کرده، بنا بر ملاحظات مصلحت آمیز انجام می‌گرفت...»

در باور نویسنده کتاب نوشته الگار نیز مانند آنچه که بر قلم آدمیت رفته فقط ناظر بر بخشی از واقعیت است و هیچکدامشان سعی نکرده اند ملکم را در آینه تحولات دوره‌های مختلف زندگیش، آنگونه که می‌اندیشید یا عمل می‌کرد ببینند. و این کاری است که مولف کوشیده است به انجام برساند.

وی با دنبال کردن سیر تحول فکری میرزا ملکم خان از طریق تامل در آثاری چون «کتابچه غیبی»، «دفتر تنظیمات»، «دفتر قانون»، «دستگاه دیوان»، «رساله» «نوم و یقظه» و سپس مقالات متعدد او در ۱۲ شماره روزنامه «قانون» نشان می‌دهد. «ملکمی که نویسنده روزنامه قانون بود، با ملکمی که کتابچه غیبی، اصول ترقی و دفتر قانون و... نوشته بود، از جهات مختلف... و گاه از زمین تا آسمان متفاوت بود.»

به اعتقاد مؤلف «ملکم در دوره انتشار روزنامه قانون به بدترین شیوه‌ها و از سر فرصت طلبی‌های کاسبکارانه سیاسی، در بسیاری از اصول عقاید و اندیشه‌های سیاسی پیشین خود تجدید نظر و گاه از پاره‌ای از آنها عدول کرده بود.»

نویسنده انگیزه اصلی انتشار روزنامه قانون را حس انتقامجویی و کینه‌توزی ملکم در قبال ناصرالدین شاه، پس از لغو امتیاز لاتاری می‌داند نه درد آزادخواهی و شور مهین پرستی. ملکم در سفر سوم ناصرالدین شاه به فرنگ موفق شد «امتیاز کل معاملات لاتاری و استقراضهای عمومی... و بازیهای لاتاری» را به طور انحصاری به نام یکی از اتباع فرانسه که منشی سفارت ایران در لندن و در واقع عامل خود وی بود با دادن رشوه به شاه و صدراعظم وقت، امین السلطان، تحصیل کند. اما این امتیاز بعداً به دستاویز مغایرت با شرع لغو شد و

خود ملکم نیز از مقام سفارت ایران در انگلستان برکنار شد. هرچند که او توانست همان امتیاز لغوشده را دوبار در بازار لندن به فروش رساند و ۴۰ هزار لیره از این رهگذر عاید دارد، اما کینه شدید شاه و صدراعظم او را به دل نگرفت و چندی نگذشت که به انتشار روزنامه «قانون» دست یازید.

او نشان می‌دهد که ملکم برخلاف چهره‌ای که به عنوان یک روشنفکر عرف‌گرا از وی پرداخته شده به نوبه خود درصدد بهره‌برداری فرصت طلبانه از مذهب برآمد و «صرفاً جهت مصلحت سیاسی» و «دست یافتن به قدرت» در برخی از آخرین نوشته‌های خود «رئیس روحانی ملت» و «امام شرعی وقت» را «بالاخر از هر شاه» و «فائق بر جمیع امرای عرفی» قرار داد.

نویسنده غلط خوانیها و تحلیل‌های نادرستی را که در اندیشه‌های کسانی چون ملکم صورت گرفته یکی از ریشه‌های اصلی داوریه‌های نادرستی می‌داند که بعدها در جامعه روشنفکری ایران از تجدد و تاریخ تجدد ایران صورت گرفت و کسانی چون جلال آل احمد و احسان طبری را به نظریه پردازیه‌های سخیف و صدور احکامی کشاند که پایه و اساس آنها چیزی جز «جعلیات و تبلیغات تاریخی و شبه تاریخی» نبود. در اینجا لبه تیز انتقاد بویژه متوجه آل احمد است که به اعتقاد نویسنده «سالها پس از ملکم، بی آن که بداند، علم و تفکرش را بر فراز خرابه یا قصری پوشالی برافراشت که سالها پیش از او، اساسش را ملکم بنیاد نهاده بود.» به زعم نویسنده کتاب آل احمد حتی «یک بار نوشته‌های ملکم و روزنامه قانونش» را نخواند تا «این همه بد و بیراه‌نثار کسی نکند که معلم راستین و راهبر و پیشگام اندیشه‌های خود او بود و همانگونه عمل کرد که آل احمد عمل کرده بود.»

از بخشهای خواندنی کتاب بخشی است که با عنوان «در جستجوی اصلیت مشروطه» و در آن چکیده سخن این است که روشنفکران عرف‌گرا از مدافعان لیبرالیسم گرفته تا چپگرایان آن روز ایران و معتقدان جریانهای معروف به سوسیال دموکرات، همه، بدون این که خود اعتقادی به دین داشته باشند، کوشیدند تا برای «مشروطیت یک توجیه اسلامی پیدا کنند و آن را با آیات و احادیث و تاریخ سنن اسلامی پیوند زنند. چنین می‌نماید که انگیزه اصلی آنان در این کار همراه ساختن رهبران متنفذ روحانی با خود، برای پیشبرد جریان مشروطه بوده است. این جماعت هر چند به همصدا کردن بخش بزرگی از جامعه روحانیت با خود توفیق یافتند و زمینه را برای اسلامی جلوه دادن مشروطیت و نظام دموکراسی آماده ساختند اما از همان آغاز توهم بزرگی در معنای واقعی مشروطه در اذهان آفریدند که بی‌آمدهای بسیار وخیم و ناخوشی به همراه داشت. چنانکه نویسنده به حق



یاد آور شده است همه درخشش و اهمیت نظام مشروطه در جدا ساختن کار دین از سیاست نهفته بود و فلسفه آن بر این استوار بود «تا با جایگزین کردن قوانین زمینی، وضع شده، قراردادی و ساخته و پرداخته دست انسان، به جای قوانین الهی و شرعی، به هستی انسان متجدد معنایی تازه بدهد.» اما پیشگامان جنبش مشروطه خواهی خشت اول کار خود را کج نهادند و «تجدد» در ایران با تناقضی آغاز شد که هیچگاه گریبان آن را رها نکرد و نگذاشت تا رها از تظاهرات دین باوری به گونه ای طبیعی و آزاد رشد کند. این تناقض بی درنگ آثار خود را در وقتی مجلس شورا، این ثمر اصلی مبارزات مشروطه خواهی سرانجام به عنوان نخستین خانه ملت تشکیل شد، به جای آن که کشور را با گامهای بلند و قاطع در جهت یک جامعه مدنی پیش براند و زمینه را برای ریشه گرفتن نهال نویای حکومت قانون آماده سازد، از چندین سو خود را در قید و بندهای دیرگسل تشریح گرفتار دید و چنین بود که از هر حرکتی به سوی یک نظم نوین دموکراتیک بازماند.

چنان که در این فصل آمده نوری و میرزا فتحعلی آخوندزاده دو چهره شاخصی بودند که از آغاز تا انجام خیزش مشروطه طلبی، هر یک با استدلالهای ویژه خود با تلاش روشنفکران وقت و قشری از روحانیون برای «شرعی جلوه دادن این مدنیت جدید» به مخالفت برخاستند. نویسندگان در اینجا بر نکته ای انگشت می گذارد که چندان بی راه هم نیست. او بر این اعتقاد است که شیخ فضل الله با وجود همکاری با محمد علیشاه، تشویق او به کشتار مردم تبریز و سرکوب مشروطه خواهان، در هر حال یک «مجرم» سیاسی بود. اما «در آنچه درباره تناقض این تجدد ایرانی و مشروطه جدید» با شرع می گفت صداقت داشت. پندار سردمداران نظم جدید بر این بود که با اعدام این مجتهد می توانند بر طبیعت سرشار از تناقض تجدد و مشروطه ایران سرپوش بگذارند. اما مولف کتاب این پندار را «ساده لوحانه» توصیف می کند و میگوید که با اعدام یک مخالف سیاسی با چنان وضعی فجیع خشت اول در بنیان نهادن و برپا ساختن بنای آزادی و دموکراسی را کج نهادند. تاوان و پی آمد چنین اشتباهی در بلند مدت «استقرار حکومت جمهوری اسلامی» در ایران بود. در این بخش خاطر نشان شده است که چگونه مستشارالدوله، یکی از روشنفکران تراز اول صدر مشروطیت می گفت که همه اصول قوانین فرانسه با قرآن مجید مطابق است و میرزا آقاخان کرمانی روشنفکر دیگر این دوران از مردم استمداد می طلبید تا در «تأسیس قوانین عدلیه، موافق احکام الهیه که مبنی بر حقیقت و اس و اساس مشروطه... است» بکوشند و «حقوق هیأت عمومی را در تحت صیانت قوانین نبویه برپا دارند.» او حتی بر این نکته تاکید می ورزید که «جمیع هوشمندان و مطلعین بر حقایق تاریخیه در اروپا مقر و معترفند که

قوانین سیاسیه و مدنیه و تاریخچه آنها مقتبس از اسلام است.»

نویسنده نه تنها روشنفکران صدر مشروطیت را به خاطر چنین راه ناصوابی آماج انتقاد قرار داده، بلکه برخی از روحانیون معتبر موافق با جنبش مشروطه طلبی را مانند آیت الله نائینی، مولف کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» را نیز بی نصیب نگذاشته است. وی با نقل سطورری از این کتاب می خواهد نشان دهد که عالمی چون نائینی هم به خطا بر این پندار بود که «ملل مسیحیه و اروپائیان» پس از جنگهای صلیبی تمام «حکمت علمیه، علوم تمدنیه، حکمت عملیه و احکام سیاسیه» را از مسلمانان گرفته اند. مجتهد معروف دیگری به نام شیخ اسمعیل محلاتی که رسالاتش مورد تایید مراجع بزرگ تقلید قرار داشت مینوشت: امور سیاسیه و قواعد تمدن حالیه - که از طرف اروپا به اطراف عالم نشر کرده - اصل آنها چنانچه برای اهل تاریخ مخفی نیست مأخوذ از کتب اسلامیه و قرآن شریف... است.»

با چنین شالوده ای بود که مشروطه نویای ایران از همان نخستین روز تولد خود زیر سایه سنگین تشرع گراییی قرار گرفت و هرگز نتوانست خود را به عنوان یک نظام عرفی که در آن دین و سیاست باید تماماً از هم جدا باشند به کرسی بنشاند. هرچند که آن اصل مندرج در متمم قانون که نظارت ۵ تن از مجتهدین واجد شرایط را بر قوانین مصوبه مجلس و تایید نهایی آنها را پیش بینی کرده بود، در عمل به مورد اجرا گذاشته نشد، اما درج همین موضوع برای متولیان شریعت همواره برای مداخله در کار حکومت نوعی مشروعیت قانونی پدید آورد. اینکه آنها طی چند دهه بعد از اعلام مشروطیت از اعمال چنین حقی بازداشته شدند به این معنی نبود که از مطالبه این «حق» صرف نظر کرده باشند. اوضاع و احوالی که در دوران سلطنت محمد رضا شاه پهلوی در کشور فراهم آمد، بتدریج زمینه را برای حرکت صریح تشرع گرایان به منظور قبضه عملی قدرت آماده ساخت. و آنها با آمادگیهایی که از قبل داشتند، در غیبت هرگونه تشکیلات نیرومند سیاسی در میان گروههای غیر مذهبی توانستند انقلابی را که مردم برای استقرار حکومت قانون و دموکراسی برپا داشتند، از مسیر خود منحرف کنند و یک استبداد دینی را بر کشور حاکم سازند.

هر چند که حذف شیخ فضل الله نوری به کیفیتی که می شناسیم از صحنه ممکن است کار ناصوابی بوده باشد اما چنین بنظر می رسد که در این کتاب تا حدودی در اهمیت و تاثیر آثار و عقاید وی به عنوان یکی از عناصر اساسی در تقلیل دادن مفاهیم مشروطیت غلو شده باشد. ناکامیاب ماندن مشروطه ایرانی معلول مجموعه ای از موجبات و عوامل است که در میان آنها، مداخلات بیگانه، تعطیل کامل اساس مشروطه به دست شاهان پهلوی شاید

اهمیت بیشتری داشته باشد.

نویسنده یکی از انگیزه‌های اصلی خود را در نوشتن کتاب دامن زدن به بحث تازه‌ای در ضرورت یک بررسی مجدد از تاریخ معاصر ایران معرفی کرده است. او همه جا کوشیده است تا نظرات خود را بر شواهد مستند استوار سازد و در دام غرض ورزیها و تسویه حسابهای شخصی درنغلطد و تا حدود زیادی هم در این کار توفیق یافته است. با این همه لحن وی در پاره‌ای از صفحات تا حدی تند و هیجان زده می‌شود و این لحنی است که اهل تحقیق همواره از آن اجتناب می‌ورزند. به عنوان مثال داوری نویسنده در حق پژوهشگر برجسته‌ای در کار تحقیقات تاریخی چون فریدون آدمیت اندکی سخت و دور از انصاف جلوه می‌کند. برعکس نظری که درباره سید حسن تقی زاده چهره معروف دوران مشروطیت و دولتمرد روزگار پهلوی بیش از اندازه با ارفاق و اغماض همراه است.

نکته دیگر لحن ستایش آمیز و مجذوبانه مولف نسبت به سردودمان پهلوی است. او تا آنجا پیش می‌رود که رضاشاه را برآورنده تعدادی از هدفهای اصلی انقلاب مشروطیت می‌داند و برای خواننده جای این پرسش را باقی می‌گذارد که چگونه براندازنده یک نهاد مردمی می‌تواند هدفهایی را که در برپایی آن جستجو می‌شده است برآورده باشد. به اعتقاد این قلم با وجود گامهای سودمندی که در جهت ایجاد انتظام و انضباط در دوران آن پادشاه برداشته شده، تعطیل اساس مشروطیت و بازگرداندن کشور به حکومت مطلقه فردی آنچنان آثار مصیبت باری برای کشور به دنبال داشت که هر خدمتی را هم که از این دست صورت گرفته باشد بی‌مقدار می‌کند. البته یادآوری نکاتی این چنین به هیچ روی از ارزش کار مولف نمی‌کاهد. این سخن که وی چندین سال به گردآوری مواد اصلی کتاب مشغول بوده و سه سال تمام نیز صرف نگارش آن کرده است با حاصلی که عرضه شده است، هیچ گزاف نمی‌نماید. پژوهشی که در کشف پیش زمینه‌های نظریه ولایت فقیه صورت گرفته، اصیل و موشکافانه است و تحلیل‌هایی نیز که از آثار و افکار اندیشمندان و نویسندگان دوران مشروطیت ارائه شده با ژرف نگری همراه است. این ویژگیها و یادداشتهای مشروح و مستند پایان کتاب آن را به صورت یک اثر ارزشمند درآورده است که مجموعه وسیعی از اطلاعات توأم با نقد و تحلیل را در اختیار اهل تحقیق می‌گذارد.

# خبر و نظر

## در نظام فقها مقامات بالا مافوق قانون اساسی خویشند

در حالیکه تمام شعارهای حکومتی بر اجرای قانون اساسی و قانونمندی متمرکز گردیده است مسائل مملکتی از جمله امور قضائی بدون کوچکترین رعایت قانونی بطور خصوصی و بر مبنای امر و فرمان فیصله می یابد. یکی از این مسائل طرز آزاد کردن شهردار تهران است. با اینکه آقای یزدی بارها در مصاحبه های خویش اعلام نموده بود که براساس قوانین قضائی احدی حق آزاد کردن شهردار را تا پایان محاکمه او ندارد با دستور خامنه ای کرباسچی آزاد شد. به خبر زیر توجه فرمائید:

شهردار تهران در پی درخواست رئیس جمهور و موافقت رهبر انقلاب آزاد شد.

متن نامه رئیس جمهور چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی مدظله العالی

با سلام و تحیت

مسئله پرونده شهرداری تهران و در نهایت دستگیری شهردار تهران مشکلاتی برای مدیریت اجرایی کشور پدید آورده است که متضمن آثار زیانبار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. به نظر ما در سایه تدبیر کارساز حضرتعالی امکان مناسبی فراهم آمد که مشکل با مؤونه کمتر و در چارچوب قوانین و مقررات حل شود که متأسفانه تاکنون نتیجه ای حاصل نشده است.

اینجانب ادامه وضع موجود را به صلاح نظام و جامعه نمی دانم و در عین حال بر این باورم که باید این پرونده و نیز پرونده ارجاعی از سوی اینجانب به قوه محترم قضائیه براساس موازین حق و عدل و قانون و رعایت همه موازین دادرسی و قضایی و احترام به حقوقی که شهروندان دارند، در مراجع ذیصلاح قضایی مورد رسیدگی و تصمیم گیری قرار گیرد چرا که شعار ما که مورد تأیید حضرت عالی نیز بوده است، قانونمند بودن نظام و تأمین امنیت اجتماعی، اقتصادی و قضایی در کشور است. در این موقعیت نیز معتقدم که ادامه بازداشت شهردار تهران فقط می تواند سبب پیچیده تر شدن امور و ایجاد خلل در روند اداره کشور و زمینه ساز برخوردهای نادرست و اظهارات ناسنجیده از سوی صاحبان سلیقه ها و

گرایشهای مختلف و بالمآل تضعیف همه قوا شود. از این رو از محضر تان تقاضا می کنم که اگر موافقت فرمائید شهردار تهران آزاد شود تا پرونده در فضایی آرامتر و فارغ از فضا سازیها و جوسازیهایی که مضر به رسیدگی مطمئن است و با رعایت همه موازین و قوانین مورد رسیدگی قرار گیرد.

با احترام سید محمد خاتمی ۷۷/۱/۲۶

متن نامه معظم له خطاب به رئیس قوه قضائیه به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

ریاست محترم قوه قضائیه آیت الله آقای یزدی دامت توفیقاته

ریاست محترم جمهوری در نامه ای به اینجانب اعلام داشته اند که ادامه بازداشت آقای غلامحسین کرباسچی شهردار تهران سبب ایجاد خلل در روند اداره کشور و متضمن آثار زیانبار است و درخواست کرده اند که نامبرده آزاد شود تا ادامه کار قانونی در فضای فارغ از جوسازی هایی که مضر به رسیدگی مطمئن انجام گیرد لذا با اعتماد به اظهار نظر رئیس محترم قوه مجریه لازم می داند دستور فرمائید نامبرده را آزاد کنند بدیهی است که پیگیری پرونده جاری طبق مقررات قضائی که جناب عالی همواره بر آن پای فشرده اید باید ادامه یابد و متصدیان مسئول این پرونده با اطمینان به قانونگرایی و حق طلبی همه مسئولان کشور با دقت کامل کار خود را به پایان برسانند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

بر اساس این گزارش آیت الله یزدی طی ابلاغیه ای به رئیس مجتمع ویژه دستور آزادی آقای کرباسچی را صادر کرد.

در دستور ریاست قوه قضائیه آمده است: حسب الامر مقام معظم رهبری قرار بازداشت را تبدیل و ضمن آزاد نمودن متهم ادامه تحقیق و ترتیب رسیدگی قانونی به پرونده داده شود. دادگستری کل استان تهران نیز شامگاه چهارشنبه، در اطلاعیه ای درباره آزادی شهردار تهران از زندان اعلام کرد: به دنبال درخواست رئیس جمهور محترم از مقام معظم رهبری (مدظله العالی) مبنی بر آزادی شهردار و در اجرای فرمان رهبر فرزانه انقلاب به ریاست محترم قوه قضائیه، قرار بازداشت آقای کرباسچی تبدیل و نامبرده از زندان آزاد گردید.

در این اطلاعیه اضافه شده است: همچنانکه در دستور معظم له (رهبر معظم انقلاب) است، پیگیری پرونده در فضایی فارغ از جوسازیهای مضر و طبق مقررات قضایی ادامه خواهد داشت. - کیهان فروردین ماه ۷۷

کاسترو رئیس جمهوری کوبا نیز بدین اسلام ناب محمدی گروید!!  
در دیدار دکتر فرهادی

کاسترو: مدل قرآنی آیت الله خمینی باید به جای مدل‌های غربی، دستور کار برنامه های جهانی قرار گیرد.

فیدل کاسترو رهبر کوبا در دیدار با وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی ایران گفت: پس از فروپاشی شوروی سابق به صحت توصیه های آیت الله خمینی به گورباچف پی بردم و معتقدم مدل قرآنی رهبر فقید ایران باید به جای مدل های غربی در دستور کار برنامه های جهانی قرار گیرد.

کاسترو با اشاره به جایگاه جمهوری اسلامی ایران در روابط خارجی کوبا به عنوان یک کشور دوست، پیشرفت های پزشکی ایران را تحسین کرد.

فیدل کاسترو با اشاره به فروپاشی شوروی سابق اهمیت نامه تاریخی حضرت امام خمینی (ره) به گورباچف را خاطر نشان ساخت و گفت: من پس از فروپاشی شوروی متوجه شدم که سخنان آیت الله خمینی تا چه حد درست بوده است و تاریخ این پیش بینی را به یاد خواهد داشت.

کاسترو تصریح کرد: نامه آیت الله خمینی باید در سطح جهان منتشر شود و مدل قرآنی که آیت الله خمینی اجرای آن را به گورباچف توصیه کرد، باید به جای مدل های غربی در دستور کار برنامه های جهانی قرار بگیرد.

رهبر کوبا از دعوت حجت الاسلام والمسلمین خاتمی رئیس جمهور برای دیدار از ایران استقبال کرد و اظهار داشت: در آینده این دیدار انجام خواهد شد.

کیهان ۲۹ فروردین ماه ۷۷

**آزادی انتخابات از دید جناح روحانیون آزاد میخواه!!**

در مورد شورای نگهبان می خواستم بگویم اصلاً این شورای نگهبان یعنی چه؟ اگر مردم آزاد هستند خودشان نماینده انتخاب می کنند و به مجلس می فرستند. اینها با این کارشان می خواهند این را بگویند که مردم در حقیقت مجبور هستند آنها باید اول انتخاب کنند و بعد مردم از بین انتخاب آنها دست به انتخاب بزنند به نظر من این شکستن ارزش آرای مردم است.

سلام: گویا این خواننده محترم بسیار تند رفته و از مرز خارج شده اند. به نظر می رسد آن چیزی که قانون اساسی در پی آن بوده و طراحی کرده است این بوده که کسانی

می توانند نامزد نمایندگی مجلس شورای اسلامی و یا ریاست جمهوری شوند که دارای شرایط لازم باشند و این شرایط را قانون تعیین می کند. مثلاً حداقلی از سواد خواندن و نوشتن به اندازه ای که بتواند از عهده نمایندگی مجلس برآید و این حد و اندازه را قانون تعیین می کند و یا مثلاً دارای سنی باشد که بتواند از عهده نمایندگی مجلس برآید و اندازه این سن را قانون تعیین می کند، یا مثلاً شرط تابعیت جمهوری اسلامی ایران و یا نداشتن محکومیت کیفری که وی را از برخی حقوق اجتماعی محروم می کند و امثال این شرایط. بنا بر این هیأتی باید تعیین شود که در هنگام ثبت نام نامزدها بررسی کند که آیا ثبت نام کنندگان دارای این شرایط هستند یا نه؟ مثلاً به قانون اساسی التزام دارند یا نه؟ به اصل ولایت فقیه التزام دارند یا نه؟ و سایر شرایطی که قانون تعیین کرده است.

سلام ۱۱ فروردین ماه ۷۷

### تهاجم فرهنگی همه جانبه ارتجاع به اندیشه و قلم

در خطبه های نماز جمعه قم

آیت الله جوادی آملی: بوی مسموم برخی قلمها در جامعه پیچیده است.

آیت الله جوادی آملی در خطبه های نماز جمعه قم گفت: اختلاف نظر و تضارب آرا

چیز خوبی است اما تحریف و فتنه چیز بسیار بدی است.

وی افزود: برخی قلم به دستان با تحریف خطبه های نماز جمعه، سخنان مسئولین نظام و

فرماندهان نظامی می خواهند جوانان پاک و مخلص را منزوی کنند، لذا همه باید مراقب

توطئه دشمنان باشند.

آیت الله جوادی آملی در ادامه خطبه دوم خطاب به برخی قلم به دستان که در جامعه

ایجاد تفرقه می کنند گفت: قلم و زبان باید مواظب باشد که فتنه درست نکند. اگر مطالبی

را برای گفتن دارید مؤدبانه بیان کنید.

وی افزود: در جمع قلم به دستان کسانی هستند که قلمشان مسموم است و بوی بد

قلمشان در جامعه پیچیده، مردم باید آنان را نصیحت کنند که دست از کارشان بردارند، اگر

آنان گوش به حرف شما ندهند به خوانندگان باید این مسئله گوشزد داده شود.

وی در پایان خاطر نشان کرد: با سمپاشی در جامعه نمی توان به هدف رسید.

کیهان ۲۶ اردیبهشت ماه ۷۷

### آیت الله امامی کاشانی در خطبه نماز جمعه تهران

امام جمعه موقت تهران با مذمت فعالیتهایی که به بهانه «آزاداندیشی» در جامعه

صورت می گیرد گفت: باید مراقب باشیم تا برخورد اندیشه ها که بحث سالمی است با یک بحث بیمار مخلوط نشود.

وی با تأیید و تقدیر بیانات مقام معظم رهبری در نماز جمعه هفته گذشته تهران و همچنین رهنمودهایی که در دانشگاههای تهران و امام حسین (ع) داشتند اظهار داشت: بیانات حضرت آیت الله خامنه ای آموزنده و تاریخی بود و آیندگان با خواندن این سخنان درمی یابند که ولایت در این مقطع حساس وظیفه اش را انجام داد.

سخنگوی شورای نگهبان گفت: برخورد اندیشه ها باید در مراکز اندیشه در چارچوب اسلام و قانون اساسی و مصلحت جامعه باشد. باید به هوش باشیم که به خیال اوج و علو جامعه، «هبوط» نکنیم و به خیال رحمت خدا به استقبال عذاب خدا نرویم.

امام جمعه موقت تهران در خطبه دوم نماز جمعه نیز در ادامه بحث خطبه اول نسبت به رواج روشنفکری بیمار هشدار داد و گفت: روشنفکری بیمار فکر جامعه را «درو» کرده و با سرایت به طبقات مختلف جامعه را تهی می کند.

**خامنه ای به اعتراض کنندگان سخنان ضد انسانی**

**صفوی رئیس سپاه پاسداران پاسخ می دهد:**

**حضرت آیت الله... خامنه ای در اجتماع زائران و مردم مشهد**

برخی مطبوعات با سوء استفاده از فضای آزاد کشور، حرفهای سازمان سیا را منتشر می کنند

\* کسانی که با پول بیت المال قلم می زنند باید بفهمند که چه مینویسند. بعضی ها حق ندارند پول این ملت را بگیرند و با بودجه بیت المال علیه مصالح مردم حرف بزنند و خائنانه نظر بدهند.

\* در فضای فرهنگی و مطبوعاتی که در این چند ماه اخیر شدت ناسالم شده و دارد ناسالم می شود. متأسفانه بعضی سم پاشی و زهرافشانی می کنند.

\* متأسفانه این افراد با سوء استفاده از فضای آزاد در کشور همان حرفی را میزنند که سازمان سیا در مجلات و مطبوعات جهان پخش میکند. کیهان ۲۶ فروردینماه ۷۷

**رهبر انقلاب: دشمنان قسم خورده انقلاب نمی توانند**

**روند تکاملی جامعه اسلامی را متوقف کنند.**

سپاه پاسداران به نیروهای برخوردار از صلاحیتهای علمی و اخلاقی، زیننده است و



پیشرفت‌ها و ابتکارات گوناگون آن، گویای توانمندی‌های علمی سطح بالای موجود در آنست.

قاعده اصلی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مبتنی بر بهترین و فرزانه‌ترین جوانان کشور است و حتی کسانی که بدون داشتن مراتب علمی وارد سپاه شدند، بمانند فرشته‌ای به اوج رسیدند.

سپاه پاسداران، علاوه بر آنکه مجموعه‌ای از نیروهای حزب‌اللهی و بشدت پای‌بند به مبانی انقلاب و اسلام را در خود جای داده، از باسوادترین، متخصص‌ترین و مجرب‌ترین مجموعه‌های کشور نیز محسوب می‌شوند. سپاه پاسداران به نیروی برخوردار از صلاحیت‌های علمی و اخلاقی زنده است و پیشرفت‌ها و ابتکارات گوناگون آن گویای توانمندی‌های علمی سطح بالایی است که در آن وجود دارد.

کیهان ۲۶ اردیبهشت ماه ۷۷

این سخنان را خامنه‌ای بمناسبت مراسم ویژه‌ای که در دانشگاه امام حسین سپاه پاسداران انقلاب با حضور او برگزار شد ایراد نمود. لازم بیادآوری این نکته است که این دانشگاه مستقل از کلیه سازمانهای آموزشی و دانشگاهی است و هیچ مقام و سازمانی بر آن نظارت ندارد اما مقامات مسئول فرهنگی باید برای فارغ‌التحصیلان این دانشگاه مانند سایر مؤسسات دانشگاهی کشور مدارک رسمی صادر کنند!!

### خامنه‌ای برای حمله به صاحبان اندیشه و قلم از کیانوری و جلال آل احمد الهام گرفت

آقای خامنه‌ای که تمام مقامات مملکتی و طبقات مختلف مردم را برای دست‌بوسی خویش به مقر اقامت خویش احضار می‌کند و از فاصله‌ای دور برای ستایش کنندگان خویش دست‌تکان می‌دهد این بار بر اثر ترس و وحشتی که از جنبش دانشجویان دامنگیرش شده بود بیدار دانشجویان شتافت که هم از گرد هم آئی دو گروه دانشجویی علیه خویش جلوگیری کند و هم دل آنها را بدست آورد و هم تاریخ را دگرگونه و از دید خود برای آنها بیان کند. رهبر در این نشست «دوستانه!» با جوانان بجای الهام از اسلام و قرآن و پیامبر و ائمه اطهار که همواره خمیرمایه کلیه سخنرانی‌های اوست بدامان سخنان کیانوری و جلال آل احمد پناه برد. به خلاصه‌ای از گفتگوهای او با دانشجویان توجه فرمائید:

### رهبر انقلاب در دیدار دانشجویان و دانشگاهیان

نباید گذاشت عده ای که هیچگاه با مردم نبوده اند سایه فکری خود را بر جامعه تحمیل کنند.

به گزارش خبرنگار ما حضرت آیت الله العظمی خامنه ای پیش از آغاز بیانات خویش ضمن ارائه رهنمودهای مشفقانه خطاب به دانشجویان دختر و پسر گفتند:

«حدود یک هفته است که تصمیم گرفتم دیداری با دانشجویان داشته باشم. دیشب خبردار شدم که امروز دو گروه دانشجویی جداگانه تجمع دارند لذا خواهش کردم این تجمع ها را لغو کنند و برنامه دیدار ما با دانشجویان را ترتیب دهند.»

مقام معظم رهبری پس از آن بحث اصلی خود را تحت عنوان «ارتجاع روشنفکران و روشنفکری» با بیان این مطلب که روشنفکری در ایران بیمار متولد شده است گفتند:

روشنفکران اولیه تاریخ ما مثل میرزا ملکم خان، فتحعلی آخوندزاده و حاج سیاح محلاتی که اولین نشانه های روشنفکری قرن ۱۹ اروپا را وارد کشور کردند، کسانی بشدت نامطمئن بودند.

«ملکم خان که با ادعای روشنفکری می خواهد علیه استعمار ناصرالدین شاهی کار کند، خود دلال امتیاز دادن، یعنی زمانی که انگلیسی ها و روس ها برای گرفتن امتیاز از ایران رقابت می کردند و به نفع ناصرالدین شاه و درباریان، ایران را غارت می کردند، این آقای روشنفکر (؟) دلال قضیه رویتر بود. مسئله انحصار تنباکو و قرارداد رژی هم از دلالی های عمده میرزا ملکم خان بود.

مقام معظم ولایت در ادامه خطاب به دانشجویان آنها را به مطالعه کتابهای «امین» تاریخی درباره مشروطیت و نهضت تنباکو توصیه کردند و سپس در ادامه بحث افزودند: فتحعلی آخوندزاده نیز که اهل خامنه بود رفت قفقاز و سر سفره تزارها نشست و در روسیه و زیر سایه تزارها و با کمک تزارها علیه دستگاه استبداد ایران - به خیال خود - مبارزه کرد. این مبارزه نامطمئن است. به اولین چیزی هم که می خواستند حمله کنند، به دین و اعتقادات مردم می پرداختند.

مقام معظم رهبری آنگاه از «حاج سیاح محلاتی» بعنوان نمونه سوم روشنفکری بیمار تاریخ ظهور روشنفکری در کشور نام بردند و درباره وی اظهار داشتند: حاج سیاح به غرب می رود و پس از آن شرح حال خودش را به صورت کتاب خاطرات می نویسد و در آن به طور محسوسی نقش و اسامی روحانیت و مذهب را حذف می کند و یا ناچیز جلوه می دهد. طبقات بعدی روشنفکری هم اشراف و خان زاده ها بودند که مطمئن نبودند، ببینید

روشنفکری در ایران این گونه متولد شد. اینکه چه کسانی اولین پرچمداران روشنفکری بودند؟ دوره قاجار گذشت و یک روشنفکر وطنی، بی غرض، دلسوز و علاقمند کمتر دیده شد.

در دوره رضاخان هم روشنفکران درجه یک ایران در خدمت رضاخان بودند رضاخانی که از فرهنگ و معرفت بویی نبرده و سیاست های انگلیسی ها را دنبال می کند و روشنفکران ایدئولوگ هایی بودند که برای سیاست های حکومت رضاخان زیربنای فکری مهیا می کردند.

دوره بعد از رفتن رضاخان بسیاری از روشنفکران به حزب توده پیوستند که اتفاقاً روشنفکران صادق و سالم به حزب توده پیوستند. شما خاطرات کیانوری را نگاه کنید معلوم می شود حقیقت حزب توده چه بوده است. با اینکه به شوروی وابسته بودند اما باز مخلص ترین و صادق ترین روشنفکران به آن پیوستند. یکی از آنها جلال آل احمد است. او یکی از سالمترین روشنفکران بود. رهبر انقلاب در ادامه به ویژگی های جلال آل احمد پرداختند و اظهار داشتند:

مرحوم آل احمد سال ۴۷ به مشهد آمد و گفت: «ما در اتاقهای حزب توده رفتیم جلو- منظورش این بود که مراحل حزبی را طی کردیم- تا به جایی رسیدیم که دیدیم از پشت دیوار صدا می آید. گفتیم اینجا کجاست؟ گفتند اینجا مسکواست. و وقتی این را فهمیدیم، برگشتیم.» این وضع روشنفکری ما تا کودتای ۲۸ مرداد بود، بعد از آن تا مدتی سکوت عجیبی حاکم می شود.

جلال آل احمد، در زمانی که مشهد بودیم، پیش ما می آمد و آمار و ارقامی می خواست و مسئول نوشتن همین کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» بود. بعدها فهمیدم مرحوم آل احمد، از سال ۴۳ تا ۴۷ مشغول نوشتن آن بوده است، که البته بعد از فوت او منتشر شد. چرا که کتابی نبود که در رژیم گذشته چاپ شود. آل احمد مسایل خوبی را مطرح می کند. این قسمت را از زبان آل احمد می گویم: او سه مشخصه را به عنوان برداشتهای عامیانه از روشنفکری مطرح می کند. اول، مخالفت با مذهب، یعنی روشنفکر لزوماً باید با دین مخالف باشد. دوم، علاقمندی به سنن و آداب غربی و سوم، درس خواندن.

ایشان در ادامه افزودند: اینها زائیده دو خصوصیت دیگر است، یکی بی اعتقادی به سنتهای بومی و فرهنگ خودی. دوم اعتقاد به جهان بینی علمی و دانشی، و قضا و قدری نبودن.

به نظر ما روشنفکری، نه ضدیت با مذهب دارد نه ضدیت با تعبد. انسان می تواند روشنفکر باشد و «بهشتی» یا «مطهری» یا «باهنر» بشود (اما با این برداشت غربی روشنفکری)، نتیجه این می شود که علامه طباطبایی، این فیلسوف بزرگی که هائری گرین از فرانسه می آید و از فلسفه او استفاده می کند، روشنفکر می شود و هرچه بیشتر در غرب بماند روشنفکرتر می شود.

رهبر انقلاب در ادامه اظهار داشتند: در مورد کودتای ۲۸ مرداد، از طرف روشنفکران هیچ عکس العملی انجام نشد. بعد از ۱۵ خرداد، که بزرگترین درگیری بود که میان مردم و حاکمیت در گرفت و سخنرانی امام آنچنان ولوله ای راه انداخت که در تهران شورش راه افتاد و سربازان رژیم به خیابانها آمدند و مردم را کشتند، نیز چنین بود.

آل احمد در کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران می گوید: روشنفکران ما دست خودشان را با خون ۱۵ خرداد شستند و لب تر نکردند، همینها که داعیه مردم و رهبری جامعه را داشتند.

مقام معظم رهبری سپس اظهار داشتند: روشنفکری در دهه مبارزات ضد ستمشاهی از مردم و جامعه جدا شد و اگر هم گاهی نشانه ای کوچک از آنها مشاهده می شد با یک توپ و تشر دولت عقب می کشیدند.

زندانیها از مردم، طلبه ها، دانشجویان و کارگر و کسبه پر بود. در طول دوران مبارزه، بیشتر زندانی ها، زندانی های قیام امام بودند. روشنفکران نشان دادند که قشری غیر قابل اعتماد برای رهبری فکری مردم هستند. اینها چه کسانی هستند. می شود حدس زد یک عده آنها بی هستند که هرگز نه به اسلام و نه به ایران ایمان نیاوردند. این مذهب و این ملت برای آنها اهمیتی نداشت. اینها حاضر نشدند سر بلند کنند یا به گوشه ای خزیدند و یا رفتند غرب. بعضی دیگر که تحت تأثیر اینها هستند، بعضی هم کسانی اند که اجیر شده باشند، چون یکی از چیزهایی که راحت در خدمت پول قرار می گیرد، ادبیات، قلم، هنر، شعر است. ما کسان زیادی داشتیم که برای پول و شهوات از بیگانگان حمایت می کردند. آنها می خواهند روال را به عقب برگردانند، نباید روشنفکران مسلمان ما اجازه بدهند.

پس از بیانات رهبر، سئوالهای دانشجویان آغاز شد. یکی از دانشجویان پرسید: «مگر در قرآن کریم نیامده که انسان آزاد آفریده شده پس چرا جمهوری اسلامی این حق را از من گرفته است؟ و آقا پاسخ داد: من نمی دانم که چه کسی این حق را از شما گرفته است. هر کس که این کار را کرده است شما به من معرفی کنید تا من از او بگیرم. دانشجوی سکوت کرد زیرا بخوبی میدانست که این «رهبر» است که حق آزادی را از او سلب کرده است.

این نصایح رهبرانه و پدرانۀ رهبر نه تنها نقش بر آب شد بلکه هنوز چند روز از آن درس تاریخی و ارشاد «آقا» نگذشته بود که دانشجویان به خیابانها ریخته و علیه «ولایت» شعار دادند و رهبر نیز سربازان جان بر کف خویش یعنی حزب الله را مانند گرگها به میان آن «عزیزان» فرستاد و این درندگان گروهی از آنها را خونین و مالین به بیمارستانها اعزام کردند.

# دریاگاه

از مکافات عمل غافل مشو

خود گامه ای که با قیام دانشجویان سرنگون شد



شکنجه گری که ۳۲ سال مردم اندونزی را شکنجه کرد  
با خواندن فاتحه حکومت خویش کاسه زهر را سرکشید